

# تنها راه رهایی، بریدن از اسلام سیاسی و بازگشت به مفهوم واقعی دین به معنای اعتقاد قلبی است



دکتر شجاع‌الدین شفا نویسنده کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

تشیع بر آن شکل گرفته است. و تنها چنین تغییر مسیری است که می‌تواند هم به نابسامانیهای ۱۴۰۰ ساله پایان دهد و هم راه را بر آشتی دادن قرون وسطای ظلمانی این جهان با روشنیهای هزاره سومی جهان دانش و بینش بگشاید.

شرط الزامی و تخطی‌ناپذیر چنین تحول سرنوشت ساز، جدایی کامل آخوند مسلمان، چه سنی و چه شیعه، از سیاست و از حکومت است. به همان صورتی که بیش از دو قرن است در جهان مسیحیت بدان عمل می‌شود و پیشرفتهای همه‌جانبه این جهان نیز مستقیماً از همین تحول سرچشمه می‌گیرد. در داخل جهان اسلامی کنونی، چنین تحولی در ایران ما بیش از هر کشور دیگری ضرورت دارد، زیرا که در هیچ جای دیگر این مجتمع بیش از ۵۰ کشوری، آخوند تا بدین حد پاژ گلیم خودش فراتر نگذاشته است. فراموش نکنیم که نه تنها در میان ۱۹۱ کشور عضو سازمان ملل متحد، بلکه حتی در میان ۵۴ کشور اسلامی این سازمان نیز، هیچ کشوری بجز جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد که از صدر تا ذیل مراکز قدرت آن، چه در سطح رهبری عالیه کشور و چه در سطوح عمومی، قوای اجرائیه و تقنینیه و قضائیه، در اختیار مطلق جامعه روحانیت آن قرار گرفته باشد. آنهم روحانیانی که سطح شعور و آگاهی آنان از امور بین‌المللی غالباً از یک دانش آموز ابتدایی فراتر نمی‌رود، هر چند که در زمینه تخصصی فریبکاری و دروغ‌پردازی از حد دکترا نیز بالاتر می‌رود. بگذارید به‌عنوان یک نمونه ملموس متذکر شوم که در حالی که خود پیامبر اسلام اصالت هر حدیثی را که از قول او گفته شود، پیشاپیش مورد نفی قرار داده و محکوم کرده است. در مکتب این بزرگواران، تنها در کتاب مستطاب بحار الانوار ملا باقر مجلسی دومیلیون حدیث از قول همین پیامبر و امامان دوازده‌گانه او به مؤمنین تحویل داده شده است که اگر این رقم به پانصد هزار شباتر تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام تقسیم شود، نتیجه میشود که در همه این مدت، بطور بی‌وقفه و بی یک روز کم و کاست، شبانه روزی چهار دروغ دست اول یا تکراری توسط بیضه‌داران بزرگوار دین به شیعیان عرضه شده است. با این توضیح که جعل‌کنندگان هیچیک از این حدیثها «فکلی»های دیروز و امروز نبوده‌اند، عمادداران صاحبمقام شرع مطهر بوده‌اند.

فقط ارباب عوض کردند. به همین دلیل هم اشکالی در قطع کامل پیوندهای خودشان با گذشته‌های تاریخی و غالباً درخشان خویش و در قبول زبان عربی به‌عنوان زبان رسمی خود ندیدند، و امروز نیز بر همین اساس برای خود هویت عربی قائلند در صورتیکه واقعاً چنین هویتی را ندارند. در میان همه اینها تنها ایران بود که نه با گذشته خود برید، نه زبان عرب را پذیرفت، نه جای هویت ایرانی خویش را به هویت فاتحان داد.

با همه اینها، واقعیت موجود این است که امروزه هم ایران و هم بقیه این مردمی که در آن زمان با شمشیر عرب مسلمان شدند همچنان ملت‌هایی مسلمان شناخته می‌شوند و همگی اعضای مجتمع یک میلیارد و دوپست میلیون نفری یک جهان اسلامی هستند که از اقیانوس کبیر تا اقیانوس اطلس گسترده شده است. از دیدگاه واقع‌بینی، نمی‌توان از این جمع ۱۲۰۰ میلیون نفری - منجمله بخش ۷۰ میلیون نفری ایرانی آن - توقع کرد که چون در اصالت آن اسلامی که چهارده قرن پیش برایشان آورده شد، جای حرف بسیار وجود دارد. اینان نیز یکشنبه معتقدات هزار و چهارصد ساله خود را ترک گویند برای اینکه یا به آیینهای گذشته خویش بازگردند و یا اصولاً ترک دین کنند. زیرا که به‌فرض آنهم که چنین توقعی در صورت اصولی خود مورد داشته باشد، از یاد نمی‌باید برد که تحولهایی این چنین بنیادی بیش از هر چیز مستلزم گذشت زمانند. به‌فتوای سخنور بسیار آشنا و جهان‌بین ما

**«سعیدی، به‌روز گاران، مهری‌نشته‌بر دل بیرون نمی‌توان کرد، الا به‌روز گاران!»**

آنچه در عوض در شرایط امروزی ایران ما و دیگر کشورهای مسلمان جهان، هم واقع بینانه است و هم ضروری است، تفهیم هرچه بیشتر این واقعیت به‌شمار هرچه‌زیادتری از مردم این جهان اسلامی است که نابسامانیهای امروزی آنان، زاده ۱۴۰۰ سال بهره‌گیری پیگیر، بیدریغ و بیش‌رمانه سیاسی از عامل دین از جانب کلیه حکومتها و از جانب کلیه روحانیت‌های دنیای مسلمان در راه تأمین منافع خصوصی غارتگرانه و غالباً حقیرانه خود آنهاست که نمونه بسیار گویایی از آن را در سیستم ولایت فقیه کنونی کشور خودمان می‌توان یافت. و به‌همراه این تفهیم، تفهیم این واقعیت دیگر نیز که راه نجات آن مردمی از این جهان اسلامی که می‌خواهند در عین تلاش برای دستیابی به زندگانی بهتر، پیوند قلبی خویش را با معتقدات مذهبی‌شان محفوظ نگاه دارند، بریدن آنان از اسلام سیاسی ۱۴۰۰ ساله و بازگشتشان به دین در مفهوم واقعی یک دین است، یعنی در آنچه در سیزده ساله اولیه دعوت اسلامی محمد در سوره‌های ۸۶ گانه و در آیه‌های ۴۶۰۰ گانه مکی قرآن منعکس شده است و در هیچ جای آن سخنی از شمشیرکشی مذهبی و غنیمت‌گیری و تحمیل دین و قدرت مطلقه خلیفه یا فقیه نمی‌توان یافت و نه آن اسلام ۱۴۲۱ ای‌های سیاسی که ایدئولوژی اسلام شمشیرکش و غنیمت‌گیر خلافت عرب و ولایت فقیه بیضه‌داران جهان

- این تحول جز با جدایی دین از حکومت امکانپذیر نیست
- هیچ کشوری جز ایران در میان کشورها نیست که تمام مراکز قدرت در بست در اختیار روحانیون باشد
- ایران، تنها کشوری بود که پس از حمله اعراب نه با گذشته خود برید، نه هویت خویش را از دست داد

## مقدمه:

پیکار شجاع‌الدین شفا با حکومتی که به‌نام دین، ایران را در ورطه‌ای چنین هولناک افکنده است، پیش از هر چیز پیکاری فرهنگی است. بی‌آنکه بخواهیم از اهمیت پیکار سیاسی علیه جمهوری اسلامی بکاهیم، پیکار شجاع‌الدین شفا این ویژگی را دارد که از یک سوره‌سوبات ذهنی چندین سده‌ای را پاک می‌کند، و از سوی دیگر در پیچه ذهن ایرانیان، بویژه جوانان را به آفتهایی می‌گشاید که تاکنون هیچکس به این روشنی به مردم مبهن‌مان نشان نداده است. ایران اگر از قبضه حکومت دینی، یا دکاندارانی که سده‌هاست دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، رها نشود، هر نوع رهایی‌ای گذرا و لغزان خواهد بود. کار شجاع‌الدین شفا در خور ستایشی دوگانه است: یکی به دلیل دلاوری روشنگرانه‌اش، و دیگری به دلیل زحمت پژوهشگرانه‌اش.

آخرین کتاب این پژوهشگر پرکار زیر نام «پس از هزار و چهارصد سال»، بنازگی منتشر شده است. به این مناسبت گفتگویی با نویسنده انجام داده‌ایم که بخش‌هایی از آن را در شماره‌های گذشته خواندید. اینک دنباله آن را می‌خوانید:

آقای شفا، در این مصاحبه مشروح، شما درباره بسیاری از واقعیت‌های شناخته شده یا ناشناخته دوران ۱۴۰۰ ساله تاریخ اسلامی کشورمان اطلاعات فراوانی را در اختیار خوانندگان ما گذاشتید که مسلماً برایشان آموزنده بوده است. شاید مناسب باشد در این بخش از مصاحبه، دیدگاههای خودتان را درباره آینده روابط ایران و اسلام و ارزش‌بایه‌های مربوط به آن را نیز در مقام یک صاحب‌نظر برای آنان روشن کنید. تذکری کاملاً اساسی است، زیرا که اصولاً هدف بررسی درباره گذشته این است که برای آینده از آن بهره‌برداری شود، و این واقعیت بخصوص در شرایط استثنای ایران امروز ما مصداق بیشتری دارد. ولی اجازه بدهید گفتگو درباره این دیدگاهها را با مرور بسیار کوتاهی بر مجموع آنچه در بخشهای پیشین این مصاحبه مطرح شد، همراه کنم تا نتیجه‌گیری نهایی از آن آسانتر باشد.

هزار و چهارصد سال پیش، آیینی به‌نام اسلام که اندکی پیش از آن از شبه جزیره عربستان برخاسته بود با شمشیر بادیه‌نشینان عرب برای کشور ما - که در آن زمان همراه با چین و بیزانس یکی از سه ابرقدرت جهان باستان بود - آورده شد. آیینی که آورده شد واقعاً همان نبود که بنیانگذار آن برای مردم عربستان آورده بود، زیرا آیین بنیانگذار اساساً آیینی برای قوم عرب بود و دعوی صدور به بیرون جزیره‌العرب آنهم از راه شمشیر را نداشت. آنچه برای ایران ما آورده شد شکل دستکاری شده‌ای از این آیین بود که برای پاسخگویی به عطش جنگجویی و به‌ویژه غنیمت‌گیری تازه سر برداشته عرب در سالهای بعد از درگذشت خود محمد شکل گرفته بود. اگر اسلام مکه و مدینه اسلام محمد بود، اسلامی که به ایران آورده شد، عمدتاً اسلام ابوبکر و عمر بود، و همین اسلام عمر بود که امپراتوری عرب را به‌نام بی‌مسمای امپراتوری اسلام به‌وجود آورد، زیرا یک مذهب در مفهوم واقعی صرفاً معنوی و اخلاقی خود اصولاً نمی‌تواند «امپراتوری» ساز

اسلام ساخته و پرداخته خلافت عرب، بجز ایران در کوتاه‌مدتی، کلیه دیگر سرزمینهای شرقی و جنوبی دریای مدیترانه، یعنی خاور نزدیک و آفریقای شمالی را تا اقیانوس اطلس نیز به‌تصرف خود درآورد، و به‌خلاف ایران، در همه آنها کمابیش به‌آسانی پذیرفته شد، زیرا مردم این سرزمینها از مدت‌ها پیش از آن به‌استعمار امپراتوری رم (که بیزانس جانشین آن شده بود) درآمده بودند و با حمله عرب